

نشریه نثر پژوهی ادب فارسی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۲۰، دوره جدید، شماره ۴۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

شرح و بررسی سطرهایی از مرزبان‌نامه
(علمی - پژوهشی)*

دکتر مجید منصوری^۱

چکیده

در این جستار دو سطر از کتاب *مرزبان‌نامه* شرح و معنی شده است. علامه محمد قزوینی در برابر این دو سطر، علامت پرسش قرار داده و در ضبط برخی واژه‌ها و نیز معنی آن‌ها اظهار تردید کرده است. مرحوم خطیب‌رهبر دو سطر مذکور را بی‌معنی دانسته است و محمد روشن نیز با تغییر واژه‌ای از این سطرها متن را دچار پیچیدگی بیشتری کرده و البته از معنی دقیق عبارات سخنی نگفته است. آنچه سطرهای مورد بحث را دچار اختلال و پیچیدگی کرده، تصحیف و گشتگی یک واژه در این جمله‌ها است که شارحان و مصححان *مرزبان‌نامه* را به خطا انداخته است. در این مقاله بر پایه تصحیح یک واژه از همین سطرها، تلاش گردیده چند جمله مهم *مرزبان‌نامه* شرح و معنی شود.

واژه‌های کلیدی: *مرزبان‌نامه*، بخارات، تصحیح، تصحیف.

* تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۶/۰۱/۲۹

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۶/۰۹/۱۸

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان. (نویسنده مسئول)

E-mail: majid.mansuri@gmail.com

۱- مقدمه

مرزبان‌نامه، انشای وراوینی، از جمله آثار مصنوع ادب پارسی است که از دیرباز مقبول طبع فارسی‌زبانان صاحب‌نظر بوده است. این کتاب که تقلیدی تقریباً موفق از کلیله و دمنه است، چندین سال است در دانشگاه‌ها به دانشجویان رشته ادبیات فارسی درس داده می‌شود و به سبب پیچیدگی‌های واژگانی و نحوی و استعمال لغات متروک و مهجور عربی، نیازمند به شرح و توضیح مفصل است که علاوه بر توضیحات اندک قزوینی در حاشیه مرزبان‌نامه و نیز حواشی جامع محمد روشن در جلد دوم مرزبان‌نامه تصحیح خودش، مرحوم خطیب‌رهبر سال‌ها پیش، شرح مفصلی از کتاب مرزبان‌نامه را بر پایه تصحیح محمد قزوینی به فرجام رسانید. مع‌الوصف با توجه به همه این کوشش‌ها هنوز برخی قسمت‌های متن مرزبان‌نامه لاینحل باقی مانده که در این تحقیق تلاش گردیده دو سطر پیچیده و مبهم از این کتاب، شرح و بررسی شود.

۱-۱- بیان مسئله

دشواری و پیچیدگی متون فنی، متکلف و مصنوع ادب فارسی، زاده چندین عامل است که استفاده از ترکیبات دشوار، واژه‌ها و اشعار غریب عربی، اشارات علمی و فلسفی، اعتقادات و آیین‌های فراموش‌شده و نظایر آن را می‌توان به عنوان دلایل اصلی دیریابی متون کهن برشمرد. در عین حال، هنگامی که این دشواری با گشتگی و یا تصحیف همراه گردد، فهم و درک مقصود نویسنده کتاب تقریباً ناممکن می‌شود. یکی از همین دست آثار، کتاب مرزبان‌نامه است که گاه، خوانش‌های اشتباه و احتمال تصحیف و نیز ابهام‌های تناسب چندگانه فهم برخی سطرهای آن را دشوار کرده است. مایل هروی درباره دلایل پیدایش تصحیف در متون مختلف چنین نوشته است: «مثلاً در روزگار نویسنده‌ای و یا سخنوری، کلماتی با شکل آوایی و گونه‌ای زبان رایج بوده، یا از سوی اهل زبان ترک گردیده ... و کاتب در حین کتابت، جای این گونه از کلمات و مصطلحات را به واژه‌ها و اصطلاحات عصر که گاهی هیچ ارتباط معنایی با صورت اصلی نداشته پر کرده و به این صورت، اغلاط و تصرفاتی در دست‌نوشته‌اش روی داده» (مایل هروی، ۱۳۶۹: ۷۹). با این

اوصاف می‌توان گفت که تصحیح آثار کهن، مقدم بر شرح و توضیح این دست آثار است؛ زیرا تا وقتی که متن تصحیح‌شده با آنچه مؤلف بر کاغذ ثبت کرده یکسان نباشد، نمی‌توان مقصود از متن را به‌درستی دریافت.

۱-۲- پیشینه تحقیق

نخستین بار، شارل شفر، خاورشناس فرانسوی در سال (۱۸۸۵ م.) در کتاب *قطعات منتخب پارسی* قسمت‌هایی از *مرزبان‌نامه* را که شامل بخش‌هایی از دیباچه و باب اول و دوم و کل باب سوم است، تصحیح و چاپ کرد. (Schefer, 1885: 172-199). این گزیده از کتاب *مرزبان‌نامه* که می‌توان آن را نخستین کوشش در تصحیح این کتاب سترگ قلمداد کرد، گزیده‌ای بیست‌صفحه‌ای از *مرزبان‌نامه* است که شفر آن را بر اساس نسخه کتابخانه ملی پاریس به تاریخ استنساخ (۱۰۷۵ ق.) تصحیح کرده است. ر. ک. (وراوینی، ۱۳۱۰: مقدمه مصحح، ک.). تصحیح انتقادی کل *مرزبان‌نامه* نخستین بار به دست علامه محمد قزوینی به فرجام رسید. ایشان کتاب *مرزبان‌نامه* را در سال (۱۳۲۶ ق.) مصادف با (۱۲۸۷ ه. ش.) در لیدن بر پایه شش نسخه خطی از این کتاب، تصحیح و منتشر کرد. در بین سال‌های (۱۳۳۶-۱۳۳۱ ه. ش.)، سید محمد فرزانه در مجله *یغما*، پنج مقاله فاضلانه در نقد این تصحیح نوشت که تا حدودی برخی اشکالات و نکات گنگ و مبهم آن را مرتفع ساخت (فرزانه، ۱۳۳۱: ۷۲-۷۵). بعد از آن، محمد روشن با یافتن نسخه‌ای جدید در کتابخانه اونیورسیته استانبول که تاریخ تحریر آن (۷۴۲ ه. ق.)، یعنی بیست سال از نسخه اساس قزوینی (۷۶۲ ه. ق.) کهنه‌تر است، تصحیح تازه‌ای از *مرزبان‌نامه* به سرانجام رساند و در مجلدی جداگانه تعلیقاتی سودمند و البته کلی به آن افزود. مرحوم خطیب‌رهبر در سال (۱۳۶۳ ه. ش.) بر اساس تصحیح قزوینی شرحی کامل بر کتاب *مرزبان‌نامه* نوشت که نقدهایی نیز بر این شرح نوشته شده است. ر. ک. (فرضی، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۸) و (منصوری، ۱۳۸۸: ۲۰۹-۲۲۵). در مجموع باید گفت که با همه این کوشش‌ها در تصحیح و شرح برخی واژه‌ها و عبارت‌های *مرزبان‌نامه* همچنان دشواری‌هایی وجود دارد که در این تحقیق

به یک فقره از همین اشکالات پرداخته شده است که در هیچ کدام از تحقیقاتی که دربارهٔ *مرزبان‌نامه* انجام شده، به آن اشاره‌ای نشده است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

با توجه به این که کتاب *مرزبان‌نامه* از متون ارزشمند نثر ادب پارسی است و نیز از دیرباز در دانشگاه‌های ایران درس داده می‌شود، توجه به زوایای متن این کتاب بسیار بایسته و ضروری می‌نماید. همچنین برخی قسمت‌های این تحقیق می‌تواند در فهم و شرح سایر آثار ادب فارسی نیز به کار آید.

۲- بحث

در باب هشتم از کتاب *مرزبان‌نامه*، در داستان شتر و شیر پرهیزگار، پس از آغاز «مکیدت خرس با شتر»، داستان به آن جا می‌رسد که «شتر از هیبت و شکوه شیر همه روزه در خوف و تفکر، به آتش سودا روح حیوانی را تحلیل می‌دهد و از توهم آن چون خلال باریک می‌شود» (وراوینی: ۱۳۱۰: ۲۳۷). تا این که «اثر لاغری و ضعف بُنیّت بر اطراف و اعضای او سخت پدید می‌آید» (همان). پس از مشاهدهٔ این حالات، شیر از تغیر احوال شتر متعجب می‌شود و با خویشتن می‌گوید:

«آیا این مسکین را چه رسیدست؟ گوئی در آن وقت که مسافر اقطار عالم بود، مخالفت آب و هوای اسفار در او اثر کردست و دست و پای چنین باریک گشته، یا رشته (۱) ایست که در بخاراتش (۲) جمع آمده همه را بر ثنات زانو بر هم پیچیدند، یا دقّی (۳) است که از مصر به سرباری «و تَحْمِلُ أَثْقَالَکُمْ»، با خویشتن آورد» (همان).

علامه محمد قزوینی در حاشیهٔ (۱) و ذیل «رشته» به نقل از *برهان قاطع* نوشته است: «رشته نام مرضی است و آن چیزی باشد که از اعضای انسان به سان تار ریسمان بر می‌آید و بیشتر در شهر لار به هم می‌رسد» (همان). در حاشیهٔ (۲) نوشته است: «کذا فی نسخهٔ الأساس» (همان) و در مقابل آن علامت پرسش گذاشته است. در نهایت، در حاشیهٔ (۳) چنین نوشته است: «دقّ نوعی از پارچهٔ قیمتی را گویند، همچون دقّ مصری و دقّ رومی (برهان) و گویا

مقصود مصنف ایهام است مابین دَقّ به این معنی و دِقّ به معنی تب معروف که از لوازم هزّال مفرط و کاهش بدن است؛ ولی ایهام در صورت اتفاق لفظین است و در این جا یکی دَقّ به فتح است و دیگری دِقّ به کسر» (همان).

مرحوم خطیب‌رهبر در تعلیقات مرزبان‌نامه، درباره سطرهای مورد بحث، در حاشیه (۳)، ذیل «رشته» همان سخن قزوینی را به نقل از برهان آورده است. ر.ک. (وراوینی، ۱۳۶۶: ۶۰۰). در حاشیه (۴) ذیل «بخاراتش» نوشته: «این کلمه خوانا و مفهوم نیست» (همان). در حاشیه (۶) ذیل «دِقّ» آورده: «به فتح اول نام بافته‌ای گران‌بها که در مصر و روم می‌بافند، مقصود و معنی چند جمله از «گوئی در آن وقت» تا «با خویشان آورد»، درست روشن نیست» (همان).

محمد روشن در تصحیح خود از کتاب مرزبان‌نامه و بر اساس نسخه کتابخانه اونیورسیتیه، دانشگاه استانبول، (وراوینی، ۱۳۵۷: ۱/ بیست و نه)؛ «بخاراتش» را که در اکثر نسخه‌ها و نیز در نسخه اساس قزوینی بوده، به گونه «بخار آتش» آورده است: «یا رشته‌ایست که در بخار آتش جمع آمد و همه را بر ثنات زانو بر هم پیچید یا دَقّی است که از مصر به سرباری رنج‌ها، «و تَحْمَلُ أَثْقَالَكُمْ» با خویشان آورده» (همان: ۱/ ۴۴۸-۴۴۹). البته ایشان در قسمت تعلیقات، درباره «رشته» و «دِقّ» همان سخنان قزوینی را بدون ذکر مأخذ آورده است. (همان: ۲/ ۷۴۸-۷۴۷).

از نکته‌هایی که در این سطرها وجود دارد و تا حدودی ما را در حل معنی این عبارات می‌تواند یاری دهد، این است که «یا» در عبارت «یا رشته‌ایست که...» حرف ربط دوگانه و همپایه‌ساز است و جمله همپایه آن «یا دَقّی است که...» است. این دو جمله پس از عبارت «دست و پای چنین باریک گشته» آمده و علت‌های فرضی باریک شدن دست و پای شتر هستند. «گروه‌های گسسته ربطی، مثل «یا... یا»، «نه... نه»، «چه... چه»،... برای همپایگی به کار می‌روند» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۵۵۳). بنابراین باید سنخیتی بین دو جمله همپایه وجود داشته باشد. ر.ک. (همان: ۵۴۸) و نیز (ناتل خانلری، ۱۳۸۰: ۲۴۶-۲۵۲). اکنون بر این اساس، دو جمله همپایه را در برابر یکدیگر قرار می‌دهیم:

سبب لاغر شدن	یا رشته‌ای است	که در بخاراتش	جمع آمده
شتر	یا دقّی است	که از مصر...	با خویشتن آورد

«رشته» در مقابل «دق» قرار می‌گیرد. چنان‌که پیش از این اشاره شد، علامه قزوینی درباره «دق» نوشته است که گویا مقصود مصنف ایهام است بین «دق» به معنی نوعی پارچه و «دق» به معنی نوعی تب که از لوازم لاغری است. البته به نظر می‌رسد این ایهام درباره «رشته» و برخی واژه‌های دیگر در دو جمله مذکور نیز مصداق دارد. قزوینی، روشن و خطیب‌رهبر که پیش از این نظرهایشان آورده شد، فقط به معنی واحدی از معنی‌های «رشته» اشاره کرده‌اند و به سایر معنی‌های آن پرداخته‌اند. هر سه شارح مذکور، «رشته» را بر پایه برهان قاطع، «بیماری رشته» قلمداد کرده‌اند، در حالی که همان‌جا معنی‌های دیگری نیز برای «رشته» آمده است: «تار ابریشم و ریشمان و آنچه آن را رشته باشند» (برهان، ۱۳۷۶: رشته). پس از آن «رشته تب» آمده است که آن نیز می‌تواند با اجزای کلام در این جملات تناسب داشته باشد.

۲-۱- تصحیف بخارایش به بخاراتش

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، درباره ضبط «بخاراتش»، قزوینی اظهار شگفتی کرده و خطیب‌رهبر نیز گفته که معنی و مفهوم آن روشن نیست و در نهایت محمد روشن هم آن را بدل به «بخار آتش» کرده و توضیحی درباره مفهوم این ترکیب نداده است. بر اساس جدولی که آورده‌ایم، چون دو جمله مدّ نظر همپایه‌اند؛ واژه‌های «مصر» و «بخاراتش» در برابر هم قرار می‌گیرند. بی‌گمان به ذهن هر خواننده‌ای از کلمه «بخاراتش» شهر معروف «بخارا» متبادر می‌شود. احتمالاً در اینجا مقصود اصلی و راویینی از «بخاراتش» همان شهر «بخارا» بوده است. بنابراین جمله مذکور از لحاظ ترتیب دستوری چنین می‌شود: «یا رشته‌ایست که او را در بخارا جمع آمده است...» اکنون این پرسش مطرح است که چرا نویسنده، ضمیر «ش» را این‌گونه به «بخارا» افزوده است؟ در حالی که باید به گونه «بخاراش» یا «بخارایش» می‌آمد. «البته او را گرفته مغلولاً به بخاراش بفرستید» (بخارایی، ۱۳۷۷: ۱۱۹). احتمال دارد، همین نکته، دلیل اصلی‌ای باشد که سبب شده شارحان مرزبان

نامه درنیابند که مقصود از «بخارا» در «بخاراتش» همان شهر «بخارا» است. درباره کلمه «بخاراتش» در این جمله‌های مرزبان‌نامه احتمال‌های زیر وجود دارد:

الف. کاتبان مرزبان‌نامه «بخارایش» یا «بخاراش» را به تصحیف خوانده‌اند و آن را بدل به «بخاراتش» کرده‌اند.

ب. وراوینی «بخارا» را یک کلمه عربی دانسته است و ضمیر «ش» را این گونه به آن افزوده است.

ج. مصنف بر اساس این که بخارا را یک لغت عربی پنداشته، با مرتکب شدن یک مخالفت قیاس، ضمیر «ش» را این گونه به آن افزوده و همچنین تلاش داشته کلمه بخاراتش با سایر اجزای جمله، ایهامی دوگانه بیابد.

بر پایه مباحثی که پس از این آورده خواهد شد، می‌توان اظهار کرد که احتمال سوم اندکی پذیرفتنی‌تر خواهد بود. به احتمال قوی، مصنف مرزبان‌نامه به این نکته توجه داشته که «بخاراتش» با سایر واژه‌های جمله، ایهام گونه‌ای داشته باشد.

اصطلاح بخار در پزشکی کهن بیشتر به صورت جمع (بخارات و به ندرت ابخره) به کار می‌رفت. بخارات تقریباً به معنی گازی بود برخاسته از خون، بلغم، صفرا یا سودای غلیظ و گندیده... که موجب بسیاری از بیماری‌های دماغی و تب‌های مختلف می‌شد (کرامتی، ۱۳۸۱: ج ۲ / ۴۲۶). با این اوصاف، «بخارات» در علم طب با «رشته» (بیماری رشته)، «دق» (به معنی تب دق) ایهام توجه‌برانگیزی ساخته است. دیگر این که «بخار»، «مجازاً به معنی تب نیز آمده است» (رامپوری، ۱۳۶۱: بخار). به علاوه «بخار» به معنی رطوبت، با تب «دق» مرتبط است: «بباید دانست در تن مردم سه نوع رطوبت طبیعی است، هر گاه کی یک نوع از این رطوبت‌ها خرج شود، تب دق توکد کند» (جرجانی، ۱۳۵۷: ۲۷۴).

باید اشاره کنیم که در دو جمله مورد بحث، صنعت ایهام چندگانه و به عبارت دیگر نوعی از استخدام وجود دارد. با این اوصاف دو جمله مد نظر، چهار وجه معنایی پیدا

می‌کند. «یا رشته‌ایست که در بخارایش جمع آمده همه را بر ثنات زانو بر هم پیچیدند، یا دَقّی است که از مصر به سرباری «و تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ»، با خویشتن آورد.»

الف: جمله «یا رشته‌ایست که در بخاراتش جمع آمده...» یک‌بار به معنی: «یا بیماری رشته‌ایست که او را در شهر بخارا (با توجه به ایهام بخارات) جمع آمده»، است. دیگر بار به معنی: «یا ریسمانی (ابریشمی) است که او را در شهر بخارا جمع شده»، آمده است. پس از این درباره عفونت هوای شهر بخارا و مستعد بودن بیماری‌های عفونی و رشته در آن شهر، بحث شده است و همچنین به شهرت صنعت نساجی بخارا در روزگاران گذشته و تجارت ابریشم و پنبه از این شهر به سایر شهرها، اشاره شده است.

ب: جمله «یا دَقّی است که از مصر... با خویشتن آورد...»، یک‌بار به معنی: «یا پارچه دَقّی است که از مصر... با خویشتن آورد»، آمده و دیگر بار به معنی: «یا تب دَقّی است که از مصر... با خویشتن آورد»، آمده است. درباره پارچه «دَقّ» مصری و همچنین وفور بیماری تب «دَقّ» در مصر و عفونت هوای آن شهر، در ادامه تحقیق، بحث و بررسی شده است. شاعران و نویسندگان متقدم نیز در اشعار و نوشته‌های خود، «دَقّ= پارچه» و «دَقّ= تب و بیماری» را در کنار هم آورده‌اند. «اما شمس دقایقی که دقاتق سخنش از تار دَقّ و داءِ دَقّ باریک‌تر بود» (عوفی، ۱۳۶۱: ۱/۲۱۲) و نیز مجیرالدین بیلقانی گفته است:

بهر دَقّ مصری‌اند اندر تب دَقّ لاجرم لب کبود و دیده تر چون نیل و چون نیلوفرند بستری (بیلقانی، ۱۳۵۸: ۷۳).

۲-۲-وجه اول معنایی جمله نخست

«یا بیماری «رشته‌ای»^۲ است که او را در شهر بخارا جمع آمده»: معروف‌ترین جایی که در آن به مرض رشته اشاره شده، این بیت سعدی است در بوستان:

یکی را حکایت کنند از ملوک که بیماری رشته کردش چو دوک
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۱: ۶۴).

علامه همایی در کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی در بخش ایهام تناسب، به این بیت سعدی اشاره کرده و نوشته: کلمه رشته در اینجا به معنی نوعی از بیماری است که آن را عرق مدنی می‌گویند و ازین جهت با دوک تناسب ندارد؛ اما رشته در معنی ریسمان و نخ با کلمه دوک متناسب است» (همایی، ۱۳۷۵: ۲۷۲). همین ایهام تناسب در عبارات مذکور در مرزبان‌نامه نیز بین «رشته = ریسمان» و «دق = نوعی پارچه» و همچنین فیما بین «رشته = بیماری رشته» و «دق = بیماری دق» وجود دارد.

«رشته بالکسر معروف... مرضی است که به هندی نارو گویند» (تنوی مدنی، بی‌تا: رشته) و به سبب آن «تار سطر از پای بیرون می‌آید» (رامپوری، ۱۳۶۱: رشته) و «گویند سبب آن امتداد باران است» (دهخدا و همکاران، ۱۳۷۷: رشته). بی‌شک شهر بخارا این ویژگی‌ها را در خود داشته‌است. «بخارا... جایی نمناک است و بسیار میوه و با آب‌های روان» (حدودالعالم، ۱۳۶۶: ۱۰۶). مقدسی در احسن‌التقاسیم ذیل «نموجکت» گوید: «قصبة بخارا است که همانند فسطاط است در سیاهی گل و عفونت» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۰۵). یاقوت حموی در معجم‌البلدان درباره بخارا گوید: «با همه نیکویی‌هایی که برای این شهر یاد کردم شاعرانی آن را به کثافت نکوهیده‌اند که در خانه‌ها آبریز ندارد و پلیدی در کوچه‌هایش ریخته‌است» (حموی، ۱۳۸۰: ۱ / ۴۵۳). «بعضی‌ها در نکوهش بخارا و بدی هوای آن به عربی شعرها سروده‌اند» (آبادی باویل، ۱۳۵۷: ۹۹).

در ریاض‌الفردوس نخانی، شعری در نکوهش آب و هوای شهر بخارا آمده و دقیقاً اشاره شده که از بیماری‌های مهم این شهر «رشته» است: «و لار تلی عظیم است و دارالسلطنه ملوک. هوای گرم عفن دارد و خوردن آبش مورث عرق مدنی است که به اصطلاح مردم این ولایات «پیوک» و به اصطلاح ماوراءالنهر «رشته» گویند، زیرا که در بخارا نیز باشد:

فرشته گر خورد آب بخارا برآید رشته از پای فرشته»

(حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۶).

در مجالس جهانگیری نیز این ابیات با توضیح بیشتری آمده است. «از ماوراءالنهر سه چیز شهرت دارد که هر یک به یک جایی منسوب و تماشاگاه مردم آن دیار است: جنگ سنگ سمرقند، گل سرخ بخارا، ریگستان بلخ. و... همچنان که گل سرخ بخارا به بسیاری شهرت تمام دارد، این چنین آب آن سرزمین به بدی معلوم آدمیان است و بیشتری از مردم بخارا از خوردن آب، بیماری رشته دارند. بلکه هر که از آن آب خورد - غریب باشد یا مقیم - رشته می‌برآرد. چنانچه مشفق بخاری گوید:

مسلمانان فغان از دست رشته چنین رشته کسی هرگز نرشته
فرشته گر خورد آب بخارا برآید رشته در پای فرشته
پادشاه بیداردل از درون سراچه اقبال این بیت را به دولت خواندند:
در بخارا هر کجا کور است و لنگ لنگ از آب است و کور از جنگ سنگ»

(لاهوری، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

همچنین در فرهنگ شعوری، «رشته» به عنوان بیماری مخصوص شهر بخارا، تعریف شده است: «رشتک: بیماری‌ای است ویژه سرزمین بخارا که رشته نیز گویند و کاف علامت تصغیر است» (فرهنگ شعوری، ج ۲، ورق ۱۸. به نقل از دهخدا و همکاران، ۱۳۷۷: ذیل رشتک). در بیتی از مختارنامه عطار نیز دو بیماری رشته و دق در کنار هم آورده شده است. در بیت زیر «شمع» به فرد بیماری تشبیه شده که گرفتار امراض «رشته» و «تب دق» است.

ای شمع کسی که چون تو آغشته بود در علت و درد خویش سرگشته بود
خوردی عسل و رشته و دق آوردی بس گرم دماغ تونه از رشته بود
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۳۲۴).

این هر دو بیماری، سبب لاغری و آب شدن شمع می‌شوند. شمع به سبب گدازش و لاغر شدن تدریجی‌اش گرفتار تب دق است و نیز مرض رشته دارد چون ریسمانی (رشته) در درون آن قرار گرفته که تن شمع را می‌گدازد و نحیف می‌کند.

۲-۳-وجه دوم معنایی جمله نخست

«یا ریسمانی (رشته‌ای) است که او را در شهر بخارا جمع آمده»: یکی از عمده محصولات کشاورزی شهر بخارا پنبه بوده است. ابن حوقل در *صورة الأرض* گوید: «جامه‌های پنبه‌ای معروف به بخاری که سنگین و محکم بافته شده... به عراق و سایر جاها صادر می‌گردد» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۱۷). بر اساس کتاب *تاریخ بخارا* می‌توان دریافت که بازرگانی بین مصر و بخارا در آن روزگاران رواج داشته است. «و بخارا را کارگاهی بودست میان حصار و شهرستان... و در وی بساط و شادروان‌ها بافتندی... و از ولایت‌ها بازرگانان بیامدندی... از آن جا جامه‌ها بردندی تا به شام و مصر» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۴۹). «از بخارا پارچه‌های نرم و... [صادر می‌شود]» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۴۷۵). «و همچنین نسیج‌ها و جامه‌های زر اندر زر... که از بخارا و تبریز آرند» (جوینی، ۱۳۸۲: ۱/۱۶۴). «و در بخارا بازرگانی به کرباس و گندم بودی» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۴۹).

بر پایه سخن برهان قاطع در مورد «رشته»، «و هر چه آن را رشته باشند» - که پیش از این بدان اشاره رفت - می‌توان «رشته» را به معنی منسوجات و پارچه‌های بافته شده دانست و گویا وراوینی به سبب ایجاد صنعت ایهام و تناسب بین کلمات و اجزای کلام، به جای پارچه و نسیج، لفظ «رشته» را (به معنای صفت مفعولی، یعنی: بافته شده) آورده است. دیگر این که اگر «رشته» را به معنی ریسمان فرض کنیم، بی‌گمان در شهری چون بخارا «رشته» و ریسمان نیز بافته می‌شده است و احتمالاً صادرات ریسمان از شهر بخارا به سایر شهرها صورت می‌گرفته است.

در *سفرنامه ناصر خسرو* ذیل وصف مصر چنین آمده است: «و از بزازی ثقه شنیدم که یک درم سنگ ریسمان به سه دینار مغربی بخرند... و به نشابور پرسیدم که ریسمانی که از همه نیکوتر باشد چگونه خرنند؟ گفتند: هر آنچه بی‌نظیر باشد، یک درم [سنگ] به پنج درم بخرند» (قبادیانی، ۱۳۸۴: ۹۴). و شاید بی‌سبب نیست که شاعر نکته‌سنجی چون *خاقانی شروانی* در قصیده ترسائیۀ خویش قصد دارد، افسار و ریسمان خر عیسی را که به ظاهر عموماً از جنس رشته‌های تنیده شده پنبه‌ای بوده است، برای خان بخارا بفرستد:

ز افسار خورش افسر فرستم به خانان سمرقند و بخارا

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۲۶)

سوزنی سمرقندی در بیت‌های زیر که ظاهراً به قصد دعا و شفا یافتن نظام‌الدین نامی که بیماری رشته داشته، سروده، «رشته» را در معنی‌های بیماری رشته، ریسمان، بافته و بافتن آورده‌است:

بِه درد^۳ رشته رنجوری و از رخ ز چرخ دیده‌ور آن رشته هشته
دم عیسی گُنَاد آن رشته را پشم و گَر آن رشته را مَریم برشته
دعای دوستداران تو بر تو اجابت باد و آمین و از فرشته
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۴۳۴)

درباره تناسب «رشته» و زانوی شتر، این نکته گفتنی می‌نماید که اگر «رشته» را به معنی ریسمان و بند بدانیم، می‌توان آن را زانوبند شتر و پابند پای او دانست و همان‌گونه که در متون کهن مشهود است، عقال را بر زانوی شتر می‌بسته‌اند^۴ و اگر این قید با ریسمان بوده است - نه زانوبند - به احتمال بسیار، ریسمان را چند دور بر زانوی شتر می‌بسته‌اند تا جای گیر و محکم شود. ثغفات زانوی شتر به سُخره گرفتن شتران و مشقت و سختی آن‌ها در سفرها و هزال و تراشیدگی آن‌ها اشاره دارد، زیرا پینه‌های زانوی شتران در اسفار به سبب زانو زدن بر زمین‌های سخت و ناهموار پدید می‌آید. در باب هفتم *مرزبان‌نامه*، خرگوش خطاب به شتر لاغر در مورد روزگار تن‌آسانی و فربهی وی می‌گوید: «به شانه پشت و آینه زانو همه‌ساله مشاطه‌گری شحم و لحم کردی» (وراوینی، ۱۳۱۰: ۱۹۴). در این جا مقصود از آینه زانو، همان زانوی صاف و بی‌پینه‌است که سبب آن خَصْر و آسودگی‌است و البته آینه زانو نام قسمتی از زانو است که به آن کشکک گفته می‌شود. «آینه زانو: استخوان و برآمدگی زانو از قدام. ثغنه در اشتر» (دهخدا و همکاران، ۱۳۷۷: آینه زانو). «خشتک و خشتچه: آینه زانو را گویند. علی فتیحی راست: بی‌رضایت هر که پوید یک قدم / خشتک زانوی او برکنده باد» (جهانگیری، ۱۳۶۷: خشتک). خاقانی گفته است:

شده آیینۀ زانو بنفش از شائۀ دستم که دارم چون بنفشه سر به زانوی پیشمانی
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۴۱۱)

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نمی‌نماید که «رشته» به معنی «رشتهٔ تب» با «بخار» (به معنی مجازی تب) ر.ک. (رامپوری، ۱۳۶۶: بخار) و تب «دَقّ» نوعی ایهام لطیف ساخته است. «رشتهٔ تب» به معنی چیزی است که تب از آن بریده‌شود و آن ریسمانی بود خام که دختر نابالغ رشته باشد و به جهت تب، افسون بر آن خوانند و گرهی چند زنند و بر گردن تب‌دار آویزند یا در کوچۀ تنگی دو سر آن را به دو طرف دیوار بندند، گویند هر کس که از آن راه گذرد و آن را غافل پاره کند بیمار شفا یابد و تب، او را عارض شود» (دهخدا و همکاران، ۱۳۷۷: رشتهٔ تب).

رشتهٔ جان صد گره چو رشتهٔ تب داشت غم به دل یک گره هزار برافکند
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۷۶۴)

در این صورت معنی آن جمله می‌تواند موهوم به این نکته باشد که: هزال این شتر به سبب رشته‌های تبی است که در زمان سفر در کوچه‌های شهر تب‌خیز بخارا، او را جمع آمده - به پای پاره کرده و بر پای او آویخته - و این رشته‌های دفع تب را به زانوی او بسته‌اند و زانوی او برآمده‌است؛ زیرا هنگامی که شتر لاغر باشد زانوی او نیز برآمده می‌نماید.

۲-۴- وجه معنایی نخست جمله دوم

«یا پارچۀ دَقّی است که از مصر... با خویشتن آورد»: «دَقّ: نوعی پارچۀ قیمتی که مصری و رومی آن مشهور بود. قماشی است فاخر بهترینش مصری بود» (دهخدا و همکاران، ۱۳۷۷: ذیل دَقّ). پارچۀ «دَقّ مصری» در متون ادب فارسی، نیز بسیار مشهور است.

چون مرا در بلخ هم از اصطناع اهل بلخ دَقّ مصری چادری کردست و رومی
(انوری، ۱۳۷۶: ۱/۴۷۴)

آن که پوشیده بود پیش از وقف دَقّ مصر و عمامۀ معلّم
(سنایی، ۱۳۸۵: ۳۷۹)

اما نکته ناگفته‌ای که در این باره باقی‌است، این است که برهان قاطع یکی از دیگر معانی «دق» را این‌گونه بیان می‌کند: «پشمینه‌ای را نیز گویند که موی‌ها از آن آویخته‌باشد» (برهان، ۱۳۷۶: دق). به نظر می‌رسد این تعبیر برای یک شتر بیمار و نحیف و مبتلا به دق پذیرفتنی‌تر باشد. اسماعیل جرجانی ذیل علامات «دق» گوید: «موی درازتر نماید و شبش (شپش) در وی بزید آید و هر گاه کی دبول به درجه آخر کشد موی ریزیدن گیرد» (جرجانی، ۱۳۵۷: ۱۷۵). در این حالت «دق» ایهامی سه‌گانه می‌یابد؛ پارچه گران‌بهای مصری، پشمینه با موی‌های آویخته و بیماری تب دق. خاقانی «دق» را در هر دو معنی آن (تب دق و نیز نوعی پارچه)، در بیت زیر آورده‌است.

چون تار دق مصری در دق مرگ خصمت نالان چون نیل مصر است از ناله تن چو نالش

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۲۳۰)

۲-۵- وجه معنایی دوم جمله دوم

«یا بیماری (تب) دقی است که از مصر... با خویشتن آورد»: ارتباط تب «دق» نیز با «مصر» بسیار روشن است. ابن‌فندق گوید: «در هر ولایتی آفتی و مرضی بود زشت، در شهر مصر، برغوث و حصبه باشد و بیماری عفونی بود» (بیهقی، ۱۳۴۸: ۲۹). دیگر این که عموماً برخی تب‌ها چون تب نوبه و... به شهرهای شمالی آفریقا منسوب هستند. از عارضه‌های اصلی تب دق، لاغر شدن فردی است که مبتلا به این بیماری است.

تارست قرصه‌خور از ضعف علت دی بیماری دق آمد شب را که گشت لاغر

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۹۲)

ز آسایش دهر و کام جهان بود قسمت خصمتان دق و سل

(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۲۰۳)

به هر روی، وراوینی تصادفاً شهرهای «بخارا» و «مصر» را انتخاب نکرده‌است و باز به صورت اتفاقی، «رشته» و «دق» را برای آن‌ها نیاورده‌است. وی «رشته» و «دق» را با توجه به مد نظر داشتن صنعت نساجی آن شهرها و دیگر بر اساس بیماری‌هایی که در آن شهرها به هم می‌رسد، انتخاب کرده‌است. وی افزون بر همه این‌ها احتمالاً «بخاراش یا بخارایش» را

به صورت «بخاراتش»- با توجه به معنی آن در علم طب قدیم- آورده تا این کلمه نیز موهم به ایهام‌هایی ظریف باشد.

گویا در روزگاران گذشته نیز به تشابه اقلیمی مصر و بخارا واقف بوده‌اند، به همین سبب است که مقدسی در *احسن التقاسیم* -چنان که پیش از این گفته آمد- ذیل «نموجکت» گوید: «قصبه بخارا است که همانند فسطاط است در سیاهی گِل و عفونت» (مقدسی، ۱۳۶۱: ج ۲/ ۴۰۴). و فسطاط منطقه‌ای در مجاورت مصر است که نام آن در *سفرنامه ناصر خسرو* نیز آمده: «چون از جانب شام به مصر روند اول به شهر قاهره رسند... و فسطاط لشکرگاه را گویند» (قبادیانی، ۱۳۸۴: ۷۴) و «فسطاط به معنی لشکرگاه، نخستین شهری است که مسلمانان در مصر به دستکاری عمر و عاص در سال ۱۸ هجری ساختند» (همان: ۲۶۸). در این جمله‌های بسیار زیبا نوعی استخدام و ایهام بسیار لطیف مکنون است که هر یک از آن‌ها چندین وجه معنایی دارند. با توجه به همه ایهام‌ها و نکته‌های موجود، این جمله‌ها را می‌توان چنین معنی کرد:

این شتر که متعلق به یک بازرگان برای سفرهای تجاری بوده است، دائماً از شهر بخارا کالای ریسمان و نخ و منسوجات به مصر می‌برده و در سفر بازگشت از مصر به بخارا، پارچه دقّ مصری به بخارا می‌برده است و تنها رهاوردهای او از این سفرها بیماری تب رشته بود که در بخارا به آن مبتلا شده و نیز بیماری تب دقّ که در مصر گریبان گیر او شده است. این‌ها بیماری‌هایی بوده در این شهرها متولد می‌شده است و همه این مشکلات، هم شتر را لاغر کرده و هم باعث شده موهای این حیوان بریزد و لاغری جانین زانو، مفصل زانوی این حیوان را برجسته‌تر نشان دهد.

معنی نخست: [هزال و لاغری شتر] یا [به سبب] ریسمانی است که او را در شهر بخارا جمع آمده و گویی همه آن ریسمان‌ها را بر پینه‌های زانوی او پیچیدند (اشاره به زانوبند شتر و این نکته که لاغری شتر، سبب می‌شود استخوان زانوی او بزرگتر نماید)، یا [به سبب] دقّی (پارچه دقّ و نیز دقّ در معنی سوم آن - پشمینه‌ای که موی‌ها از آن آویخته باشد) است که از مصر به سرباری... با خویشتن آورد.

معنی دوم: [لاغری شتر] یا [به سبب] بیماری رشته‌ای (با توجه به ایهام رشته تب) است که او را در شهر بخارا (با توجه به ایهام «بخارات» و «بخار» با سایر کلمات) جمع آمده و گویی آن رشته (با در نظر داشتن ایهام چندگانه آن) را بر پینه‌های زانوی او پیچیدند - زیرا شتر که لاغر گردید زانوهای او به سبب فرو ریختن گوشت جانین، بزرگتر می‌نماید - یا [به سبب] تب دقّی است - با توجه به همه ایهام‌ها و تناسب‌های موجود بین اجزای کلام - که از عفونت شهر مصر به سرباری... با خویشتن آورد. در مورد تب «دقّ» این نکته دیده می‌شود که مصنف با توجه به اسناد مجازی، آن را «سرباری»^۵ دانسته‌است که افزون بر رنج انتقال بر دوش شتر نهاده‌اند، زیرا بیماری تب وزن ندارد.

۳- نتیجه‌گیری

در آثار مصنوع و فنی ادبیات فارسی پیچیدگی‌های بسیاری هم از لحاظ تصحیح و هم از نظر شرح و گزارش این دست آثار وجود دارد. در این تحقیق، جملات گنگ و نامفهوم «یا رشته‌ای است که در بخاراتش جمع آمده... یا دقّی است که از مصر به سرباری... با خویشتن آورد»؛ که شارحان و مصححان *مرزبان‌نامه* در ضبط واژه‌ها و معنی آن‌ها دچار تردید شده‌اند، معنی شد و ضمن پیشنهاد تصحیح واژه «بخاراتش» به «بخارایش» نشان داده شد که وجود ایهام‌های چندگانه و احتمالاً یک مخالفت قیاس که وراوینی در افزودن ضمیر «ش» به شهر بخارا مرتکب شده، حدود دو سطر از کتاب *سترگ مرزبان‌نامه* را گنگ و مبهم کرده‌است. رابطه «رشته» و «بخارا» از دو بُعد نشان داده شد؛ «رشته» در جملات فوق به هر دو معنی «ریسمان» و «بیماری رشته» آمده که متعلق به شهر بخارا بوده‌است و بیماری رشته در این شهر غالباً پیدا می‌شده‌است. ضمناً وراوینی واژه «دقّ» را در دو معنی «پارچه ابریشمی» و نیز «بیماری دقّ» آورده که این هر دو به مصر منتسب هستند.

یادداشت‌ها

۱. این داستان را غازی ملطیوی در *روضه‌العقول* آورده است (ملطیوی، ۱۳۹۳: ۳۳۸-۳۳۹).

۲. در اصطلاح علمی، به این بیماری، دراکنکولوس مدینسیس یا تب گینه (Guinea worm) گفته می‌شود. این کرم با آشامیدن آب‌های آلوده از طریق روده و بافت‌های آن به زیر پوست انسان راه پیدا می‌کند و در آن‌جا بالغ می‌شود و پس از چندی پوست را می‌شکافد و سر در می‌آورد (Schlimer، ۱۹۷۰م: ۲۰۳-۲۰۴).

۳. در دیوان: «بدو در رشته رنجوری...». متن بر اساس لغتنامه دهخدا است (دهخدا و همکاران، ۱۳۷۷: ذیل رشته).

۴. عطار گفته است:

آن که کار او جز به حقّ یک دم نکرد
تا به زانوبند اشتر کم نکرد

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۵۳)

۵. «سرباری: بار و بسته کوچکی را گویند که بر بالای بار و بسته بزرگ بندند» (دهخدا و همکاران، ۱۳۷۷: سرباری). این بار اضافی سبب خستگی و رنجش مرکبان می‌شده است. «بارسالار ایام چون بار حوادث در هم بسته، تیغ به سرباری در بار نهاده» (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۷۰: ۱). مولوی در بیت زیر سرباری را در کنار واژه اشتر آورده است.

در چشمه سوزن تو خواهی که رود اشتر
ای بسته تو بر اشتر شش تنگ به سرباری

(مولوی، ۱۳۸۶: ۹۶۷)

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آبادی باویل، محمد. (۱۳۵۷). **ظرایف و طرایف**. تبریز: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
۲. ابن حوقل. (۱۳۴۵). **صورة الأرض**. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳. انجو شیرازی، میرجمال‌الدین. (۱۳۷۵). **فرهنگ جهانگیری**. به اهتمام رحیم عقیقی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۴. انوری بلخی. (۱۳۷۶). **دیوان**. تصحیح مدرس رضوی. تهران: علمی و فرهنگی.
۵. بخارایی، شمس. (۱۳۷۷). **تاریخ بخارا خوقند و کاشغر**. تحقیق محمد اکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.

۶. برهان تبریزی، محمد حسین بن خلف. (۱۳۷۶). **برهان قاطع**. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
۷. بیلقانی، مجیرالدین. (۱۳۵۸). **دیوان**. به تصحیح محمد آبادی. تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
۸. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۴۸). **تاریخ بیهق**. به تصحیح احمد بهمنیار. تهران: کتابفروشی فروغی.
۹. تتوی مدنی، عبدالرشید بن عبد الغفور الحسینی. (بی تا). **فرهنگ رشیدی**. به تصحیح محمد عباسی. تهران: کتابفروشی تهران.
۱۰. جرجانی، سید اسماعیل. (۱۳۵۷). **ذخیره خوارزمشاهی** (چاپ عکسی). به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۱. جوینی، محمد. (۱۳۸۲). **تاریخ جهانگشای جوینی**. تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
۱۲. حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود. (۱۳۸۵). **ریاض الفردوس خانی**. به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
۱۳. حموی بغدادی، یاقوت. (۱۳۸۰). **معجم البلدان**. ترجمه علینقی منزوی. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
۱۴. خرندزی زیدری نسوی، شهاب الدین محمد. (۱۳۷۰). **نقثة المصدور**. به تصحیح امیرحسن یزدگردی. تهران: ویراستار.
۱۵. دهخدا، علی اکبر و همکاران. (۱۳۷۷). **لغت نامه دهخدا**. تهران: دانشگاه تهران.
۱۶. **حدود العالم من المغرب الى المشرق**. (۱۳۶۲). به کوشش منوچهر ستوده. تهران: کتابخانه طهوری.
۱۷. خاقانی شروانی. (۱۳۷۸). **دیوان**. به کوشش ضیاء الدین سجادی. تهران: زوآر.
۱۸. رامپوری، غیاث الدین محمد. (۱۳۶۳). **غیاث اللغات**. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
۱۹. سعدی شیرازی. (۱۳۸۱). **بوستان**. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
۲۰. سنایی غزنوی. (۱۳۸۵). **دیوان**. به اهتمام مدرّس رضوی. تهران: سنایی.

۲۱. سوزنی سمرقندی. (۱۳۳۸). **دیوان**. تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی. تهران: امیرکبیر.
۲۲. عطار نیشابوری. (۱۳۸۶). **مختارنامه**. مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
۲۳. _____ (۱۳۸۳). **منطق الطیر**. مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
۲۴. عوفی، محمد. (۱۳۶۱). **لباب‌الالباب**. به قلم محمد عباسی. از روی چاپ براون با مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی. تهران: کتابفروشی فخر رازی.
۲۵. قطران تبریزی. (۱۳۶۲). **دیوان**. بر اساس تصحیح نخجوانی. تهران: ققنوس.
۲۶. فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). **دستور مفصل امروز**. تهران: سخن.
۲۷. قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۸۴). **سفرنامه**. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: زوآر.
۲۸. کرامتی، یونس. (۱۳۸۱). «بخارات». در دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی. تهران: مرکز نشر دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
۲۹. لاهوری، عبدالستار بن قاسم. (۱۳۸۵). **مجالس جهانگیری**. تصحیح عارف نوشاهی و معین نظامی. تهران: میراث مکتوب.
۳۰. مایل‌هروی، نجیب. (۱۳۶۹). **نقد و تصحیح متون**. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۳۱. مقدسی، محمد بن احمد. (۱۳۶۱). **أحسن التقاسیم**. ترجمه علینقی منزوی. بی‌جا: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
۳۲. ملطیوی، محمد بن غازی. (۱۳۹۳). **مرزبان‌نامه بزرگ (روضه‌العقول)**. به تصحیح فتح‌الله مجتبابی و غلامعلی آریا. تهران: خوارزمی.
۳۳. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۸۶). **کلیات شمس**. بر اساس چاپ بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: هرمس.
۳۴. ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۸۰). **دستور زبان فارسی**. تهران: توس.
۳۵. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۵۱). **تاریخ بخارا**. ترجمه ابونصر احمد بن نصر القبای، تلخیص محمد بن زفر بن محمد، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی. بی‌جا: بنیاد فرهنگ ایران.

۳۶. وراوینی، سعدالدین. (۱۳۶۶). **مرزبان نامه**. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفیعی‌شاه.

۳۷. _____ (۱۳۵۷). **مرزبان نامه**. به تصحیح محمد روشن. بی‌جا: بنیاد فرهنگ ایران.

۳۸. _____ (۱۳۱۰). **مرزبان نامه**. به تصحیح و تحشیه محمد بن عبدالوهاب قزوینی. تهران: نشریات کتابخانه تهران.

۳۹. همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۵). **فنون بلاغت و صناعات ادبی**. تهران: هما.

ب) مقاله‌ها

۱. فرضی، عدالت. (۱۳۸۵). «نقدی بر مرزبان‌نامه». *ماهنامه حافظ*. شماره ۲۹. صص ۳۳-۳۸.
۲. فرزانه، محمد. (۱۳۳۱). «نظری در حواشی مرزبان‌نامه». *مجله یغما*. سال پنجم. شماره ۳. پیاپی ۴۸. صص ۷۲-۷۵.
۳. منصوری، مجید. (۱۳۸۸). «نقد و بررسی مرزبان‌نامه شرح دکتر خلیل خطیب‌رهبر». *نشریه آینه میراث*. شماره ۴۴. صص ۲۰۹-۲۲۵.

ج) منابع لاتین

1. J. I. Schlimer, (1970). **Terminologie Dictionnaire de manthropologique**: franuaise-persane, litho. ed, Tehran.
2. Ch. Schefer, (1885). **Chrestomathie Persane**: Paris tome 224 , pp. 172- 199).